



سخرنانی نیمه شعبان ۸۷
حاج حسین خوش لوجه

نیمه شعبان ۸۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم

العبد المؤيد الرسول المكرم ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة

الله وبركاته

به رفقای عزیز تبریک می گویم ولایت حجت خدا را،

امیدوارم که همه شما یاور این حجت خدا یعنی وجود

مبارک امام زمان باشید. قربانتان بروم، اگر یاور باشید

کار ما درست است، اما [برای] یاور [بودن] باید شما اول

تشخیص بدهید، بعد امر ایشان را اطاعت کنید. اگر الان یک غلامی امر اربابش را اطاعت نکند، می‌گویند که این خلاصه درست نیست. این خریدارش کم است یا آن آدمی که این را می‌خرد [مگر اینکه] توجه نداشته باشد که این [غلام] امر را اطاعت نمی‌کند، اگر نه او را نمی‌خرند. عزیزان من، ما هم باید امر وجود مبارک امام زمان را اطاعت کنیم تا اینکه یاورش باشیم. آقا امام زمان اول خودش ظاهر بوده صحبت می‌کرده، اما این که می‌گویند عسکری یا حرف می‌زنند، دور خانه امام حسن، عسکر یعنی لشکر بوده. از آن اول این مردم با امام زمان خوب نبودند، چون که پیغمبر فرمود، امام صادق فرمود این‌ها عمل نمی‌کنند؛ اما حرف‌های امام

صادق و ائمه [را] در ظاهر قبول دارند، ایمان ندارند. دلم می خواهد توجه کنید، ببین قبول دارند، ایمان ندارند. قبول دارند که اگر امام صادق فرمود یک روز اگر از روز دنیا بماند آقا امام زمان می آید. آن وقت آن ها می دانند این امام زمان مخالفت دارد با هوا و هوس این ها، می خواهند او را بکشند.

الان هم همین جور است، واقع همین جور است. حالا چرا؟ می خواهند این اصلاً به وجود نیاید؛ اما «و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین»، مگر می شود ما جلوی امر خدا را بگیریم؟ اگر خلق جلوی امر خدا را می تواند بگیرد پس خلق بالاتر از خداست. چه کسی می تواند بگیرد؟ حالا روایت می خواهی؟ آن زمان این جادوگرها و این ها

بودند؛ اما امیرالمؤمنین آن خط را کور کرد. حالا اگر جادوگری پیدا شد شما روی آن مبنا با این رفتار نکنید، خط کور شده، این‌ها یک چیزهایی را درست می‌کنند. حالا آن ساحرها [به فرعون] گفتند که دشمن تو هنوز نیامده است، وقتی موسی خلاصه [به دنیا نیامده بود] خیلی مواظب بود و در هر خانه‌ای جاسوس گذاشته بود اگر که [بچه به دنیا آمده] پسر بود آن پسر را می‌کشت. اما حالا خدا می‌خواهد چه کار کند؟ حالا زیر تخت خودش به اصطلاح موسی درست شد، حالا به فرعون گفتند که آره این جور می‌شده است و پسرها را می‌کشت. حالا مگر می‌شود جلوی خدا را گرفت؟ حالا چه کار کرده؟ حالا این بچه را به وجود آورده، می‌خواهم این حرف را

که زدم حرف من را قبول کنید؛ اگر نه این به آن مربوط نیست. حالا به وجود آمده است و خلاصه چه کار می‌کند؟ گفت او را در صندوق بگذار، بینداز در دریا. او را در صندوق گذاشت و صندوق را انداخت در دریا. فرعون این جای یک قصری داشت که آب آنجا گرد می‌زد، دید این است، آن را گرفت و خلاصه حالا خود فرعون دشمنش را بزرگ کرد، مهرش افتاد به دل او.

تو خیال نکنی، خدا همین کارها را دارد می‌کند قربانت بروم. حالا آقا امام زمان هم همین جور است، خدا حفظش کرده. نه این که نباشد، امام زمان پسر دارد، دختر دارد، ... دارد، در همین دنیا؛ اما خب تو او را نمی‌بینی. این‌ها نمی‌دانم یک جزیره موریس را درست

کردند و آنجا هر چه رفت نمی دانم، هر چه بخواهد برود کشتی از کار می افتد، اگر کسی تویش باشد می میرد. یک پرپرک هایی آن حدود هستند، حالا انگلیسی ها در دریا یک چیزی زدند که کشتی، طیاره آن طرف نرود. حالا می گویند آنجاست، من حالا کار به آن حرفها ندارم. اما آن که کتابش را نوشته بود گفت هر کس برود آنجا نابود می شود، یعنی جسمش می ماند. گفتم کسی هست برود، گفتم کسی هست برود. انگلیس که نمی تواند برود، شوروی که نمی تواند برود، تو که اهل دنیایی که نمی توانی بروی، تو اگر سنخه اش باشی می روی. گفت این حرف مال خودت نبود. گفتم حرف درست است یا نه؟ گفت آره، گفتم چه کار به من داری؟ قبول کن.

طلبه بود، آره، آن کسی که این کتاب را نوشته بود. تند است اگر بگویم، طلب کن، می شود بروی. اما تو امر او را اطاعت کن، می شود بروی. کدام ما امر را اطاعت می کنیم؟ آقای دکتر، یک شیعه را می گوید اگر توهین به او بکنی خانه من را خراب کردی، چطور نمی شود بروی آنجا پیش امام زمان؟ یک شیعه را بیاید نابود کند؟ تو شیعه نیستی [که نمی توانی بروی]. [اگر] تو شیعه هستی، چطور نمی شود بروی؟ خوب می شود بروی، نمی کشید بگویم چه کسی می رود؟ چطور می شود بروی؟ نمی کشید، این حرفها چیست دارید می زنید؟ اگر امام زمان غایب است که به درد نمی خورد امام زمان غایب، از ترس چه کسی غایب است؟ تمام خلقت پیش

امام زمان غایب است. چرا بعضی‌ها این حرفها را می‌زنید؟ تو به خیالت درس خواندی و فهمیده شدی؟ تازه گوساله شدی، درسی که امام زمانش را شناسد گوسالگی است. صلوات بفرستید.

یک شیعه ناراحت باشد، امام زمان می‌آید او را از ناراحتی درمی‌آورد. مگر این امام صادق دروغ می‌گوید؟ می‌گوید یک عده از یمن آمده بودند، پدرم این‌ها را می‌گرفت بو می‌کرد، [می‌فرمود] صادق جان این‌ها بوی بهشت می‌دهند. تو کجا می‌توانی بروی؟ تو امر را زیر پا گذاشتی، ویدیو و تلویزیون و نمی‌دانم جلسات عشقی و بر و بچه‌ها و نمی‌دانم حالا دیگر خانم‌ها هم که خب آزادند و نمی‌دانم، تو کجا [امام زمان می‌بینی؟] امام

زمان به تو چه آخر؟ تو اصلاً محبت آنها از امام زمان پیش تو بیشتر است. کجا امام زمان را می خواهی ببینی؟ الان این آدمها که چراغانی کردند، من هر کدامشان را که می بینم نمی خواهم بگویم احمق؛ اما یک جور دیگر نگاه به آنها می کنم. این کار چیست تو داری می کنی؟ می گوید من سیصد هزار تومان خرج کردم، تو سیصد هزار تومان خرج کردی تاثیر به وجود آوردی، مرد نادان. یک مشت زن و مرد را آنجا قاطی کردی این ها می آیند تماشا، تو اصلاً امر را اطاعت نمی کنی نادان. حالا فساد شبش را من نمی خواهم بگویم، من چند سال در بازار بودم، خوب واردم. بی حیاگری می شود که [بگویم] چه خبر است. تو امام زمان را اگر قبول داری، آقا امام حسن

عسگری را [اگر] قبول داری، آقای تکیه‌ای واعظ محترم گفت من دیده‌ام تا هزار تا هم امام حسن عسکری [برای امام زمان] عقیقه کرده، اما چهارصد تایش در همه عموم هست. خب تو اگر راست می‌گویی یک گوسفند عقیقه کن، که رضایت امام زمان هم باشد بگویند تو امر پدر من را اطاعت کردی. تو امر شیطان را اطاعت می‌کنی، تو چرا امر امام زمانت را اطاعت نمی‌کنی؟ امام زمانت را خوشحال نمی‌کنی؟ تو اگر گوسفند بکشی، حالا گوسفند [مبلغش] زیاد است، می‌توانی ده تا مرغ بگیری بدهی مردم، بخری بدهی مردم. الان رفقای من از همان‌ها هستند، عزیز من، قربانت بروم، آقا امام زمان پاسخ به تو می‌دهد. می‌گویند پدرم گوسفند قربانی

می کرد برای من، تو هم کردی، دعا به تو می کند. اما شیطان می گوید خیلی تشکر از تو می کنم که تو امر آقا امام حسن عسگری را اطاعت نکردی، امر من را اطاعت کردی، دستت درد نکند. حالا هم برو سیصد چهارصد تومان خرج کن.

قربانتان بروم، توجه به این حرفها داشته باشید. امر به ما جزا می دهد، نه میل خودمان. چه خبر است؟ تو داری به اسم امام زمان گناه می کنی، گناه نکن عزیز من، قربانت بروم، چه چیز برایتان بگویم؟ شخصی آمد خدمت امام صادق حضرت فرمود تو یک کاری کردی من را خوشحال کردی، مادرم را خوشحال کردی، زهرا را خوشحال کردی، یک همسایه داشتی وقتی می خواستی

بیایی رفتی او را دیدی، یک چیزی به او دادی. به رفقا گفته‌ام، گفتم می‌خواهید حج و عمره بروید نمی‌گویم نروید، یکی چشمت را حفظ کن، یکی هم می‌خواهی بروی دل یکی را خوش کن که از هفتاد حج، هفتاد عمره بالاتر است. اما چرا نمی‌کند؟ این مطابق شهوتش نیست، این می‌خواهد مطابق شهوتش کار کند، امر را آورده در شهوتش آقا. این که درست نیست قربانت بروم، امر با شهوت درست نیست. قربانت بروم، این کارهای ما بیشترش روی شهوت است، عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم.

هر پیشامدی می‌شود همین جور است، پس فردا محرم می‌شود ببین چه بازی درمی‌آورند. من به مداح‌ها هم

بگویم، یکی از مداح‌های خیلی مهم این قم آمد این جا، اسمش را نمی‌آورم. به او گفتم، گفتم بابا این کارها که دارید می‌کنید باید این کار از یک جایی سرچشمه بگیرد؛ یعنی به توحید، به ولایت، به امر وصل باشد، شما مداح‌ها بیایید افشاء کنید، نه از خودتان دریاورید. آیا می‌دانید [منشأ] کف زدن کجاست که شما کف می‌زنید؟ سه جا کف زدند: یکی بالای نعش آقا علی اکبر، [امام حسین] گفت «منطقاً علماً برسول الله»، یک چنین کسی بوده آقا علی اکبر. چون که آقا ابوالفضل شهید شد، قاسم شهید شد، عون شهید شد، جعفر شهید شد، زینب نیامد در میدان؛ اما وقتی که آقا علی اکبر گفت پدر جان من هم رفتم خداحافظ، تا امام حسین حرکت کرد، زینب

پشت سرش حرکت کرد، مدام گفت ولدی، ولدی، ولدی. گفت مبادا برادرم سگته کند، این قدر کشتن آقا علی اکبر پیش آقا امام حسین مهم بود. آنجا کف زدند، آنها کف زدند، تو هم کف بزن، تو هم جزء آن‌هایی. یک جا هم اسرا وارد کوفه شدند کف زدند، یک جا اسرا وارد مجلس یزید شدند کف زدند. آقای مداح کف می‌زنی؟ حالا می‌خواهی چند نفر بخندند و [برای] چند نفر شعبده بازی درآوری، چه مداحی هستی تو؟ تو باید عزیز من، به ایشان گفتم من هر حرفی که می‌زنم ریشه‌یابی‌اش را می‌گویم. اگر شما در تمام این کتابها و نوارها یک چیزی که وصل به ولایت یا به توحید و اسلام نباشد [بیاورید] پنجاه هزار تومان می‌دهم. اگر پنجاه هزار تومان هم

نداشته باشم بالاخره قرض می‌کنم می‌دهم؛ اما آرزویش به دلتان می‌ماند. صلوات بفرستید.

عزیز من، قربانتان بروم شما از تهران از هر کجا که حرکت می‌کنی بیایی در مجلس، شما گرو حضرت زهرایی، حضرت مواظبت است. الان من قسم می‌خورم شاید حضرت در این مجلس تشریف داشته باشد چون که خودش می‌گوید، می‌گوید آنجا که مجلس حسین من باشد من می‌روم. مگر یک دانه زهراست؟ تمام اشیاء من ناراحت است چرا نمی‌شناسیم، مگر یک زهراست؟ مگر یک علی است؟ سرتاسر خلقت زهراست، سرتاسر خلقت علی است. اصلاً عالم پیش ولایت کوچک است. مگر در جنگ صفین نبود که معاویه یک تدارکی دیده بود مثلاً

آنها هزار نفر بودند این ها هفتاد یا هفتاد و پنج نفر بودند. گفت عمروعاص، قال این علی را بکن بابا، از آنجا آدم دارد می سوزد. یک روایت داریم که آدم اصلاً مانده متحیر، حالا می بینی در مردم هم همانها هستند. همان سان که سید هست آنها هم هستند، یک شتر بار کرده بودند از پول، سؤال کردند کجا می برید؟ گفت می بریم [برای] خلیفه مسلمین، یزید بن معاویه، بفرما. مگر امام حسین نیست؟ چه کار می کنند؟ چه خبر است؟ یک قدری از آن را به شما می گویم، بقیه اش را که نمی توانم بگویم. چه خبر است؟ چرا؟ مغزها کشش ندارد، حالا نگویند این ادعای امیرالمؤمنین [را] می کند، چرا علی حرفهایش را در چاه زد؟ خب فایده ندارد، چرا؟

چرا فایده ندارد؟ می‌آید روی حرفهای دیگر پیاده می‌کند، دست از کارش بر نمی‌دارد. هفتاد هزار نفر رفتند طرف او، علی بود و رفتند، امام زمان هست و می‌روید. با آنها چه فرقی دارید؟ کجا می‌روید؟ علی بود و رفتند، امام زمان هم هست و می‌روید. چرا می‌روید؟ تو هم مثل همان‌هایی. کجا می‌روی؟ چرا می‌روند؟ آزادند، خوشند، تماشایی‌اند، او را می‌خواهد ببینند، با او حرف بزند، با او شوخی کند، با او بازی کند. آن امام زمان دارد می‌گوید یا جدا، گریه می‌کنم، اشک چشمم تمام شود خون گریه می‌کنم، تو داری می‌روی با این‌ها می‌رقصی. آیا می‌فهمی چه کار می‌کنی؟ چه بگویم آخر برایتان؟ این عالم را خدا تنظیم خلق کرده، تمامش تنظیم است. هر

چیزی هم حکم رویش است، هر چیزی در این عالم یک احترامی دارد، هر چیزی را باید احترامش را بگیری. چرا می گوید یک مؤمن را اگر تو توهین به او کردی خانه من را خراب کردی؟ اما یک نفر است او همان آدم است، همان گوش را دارد، همه چیز را که او دارد [این هم] دارد، می گوید «بل هم اضل» است، از اضل این آدم بدتر است. آن هم می رود، این هم می رود، تو چرا این جور می شوی؟ چرا؟ آن امر را اطاعت کرده، تازه از خانه خدا بالاتر است، یک مؤمن از خانه خدا بالاتر است. جداً می گویم، هر کس حرف دارد بزند. چرا؟ خانه خدا تولید ندارد، مؤمن تولید دارد. این شجره ها، بچه ها، شجره توحیدند که عمل می آیند؛ اما مکه باید بروی آنجا دور

سنگها بگردی.

[کعبه] خیلی احترام دارد، نگویند خانه را بی احترام کرده. دو تا زمین است در تمام خلقت احترام دارد: یکی خانه خداست، یکی زمین کربلاست. در زمین کربلا می‌رفتند پای ویدیو، تو مسلمانی؟ برو خجالت بکش، حیا کن. [می‌گویند:] خوشا به حالش رفته، لاله‌الله، خوشا به حال که رفتی امتحان دادی. چرا تا آن موقع که این حرف نبود [ظاهر شدن امیرالمؤمنین در خانه کعبه] این امر [قبله شدن کعبه] صادر نشد؟ چرا؟ چرا امر صادر نشد؟ چرا این امر صادر نشد؟ خانه خدا که بود، چرا ملائکه‌ها گریه نکردند؟ چرا ملائکه‌ها ضجه نکردند؟ چرا ملائکه‌ها درخواست از خدا نکردند؟ حالا علی (علیه

السلام) وقتی که ظاهر شده به خانه خدا، پس خدا امیرالمؤمنین را افشاء کرده، حالا ملائکه ها گریه می کنند. خدا ما هر کدامان در هفت آسمان هستیم، ما داریم امر تو را اطاعت می کنیم، آیا علی را نباید زیارت کنیم؟ حالا فوراً از جانب خدا ندا نازل شد، هر آسمانی یک بیت المعمور داشته باشد، [در] هفت آسمان هفت علی است. خدا رحمت کند علما را، این ها که دستشان از دنیا کوتاه شده، حاج شیخ عباس فرمود [در] هر آسمانی یک علی بود، این ها زیارت علی می رفتند. پس خانه خدا احترامش به واسطه ولایت است، نه خانه را زیارت کنی. آیا حالی تان می شود من چه می گویم؟ این را عیدی دادم به شما. حالا هفت آسمان روبروی خانه

بیت المعمور است، می‌گوییم خانه این قدر احترام دارد، اما والله همه احترام خانه به واسطه ولایت است. چرا آنها اهل تسنن این جورى هستند، مذمت شدند؟ بیشتر از این نگویم. چرا؟ علی ندارند، تو هم اگر علی داری باید امرش را اطاعت کنی. می‌گویند تماشایی نباش، [بگو] چشم. نگاه به زن مردم نکن، [بگو] چشم. خدعه نکن، [بگو] چشم. امام رضا می‌گویند همدیگر را ندیدید به شفاعت ما نائل نمی‌شوید، این دریدن است او می‌گوید تو این جور هستی، تو می‌گویی تو این جور هستی، این دریدن است، هیچ کدامتان به شفاعت نائل نمی‌شوید. حالا علی (علیه السلام) امرش را اطاعت کن، او سه روز، سه روز گرسنگی می‌خورد می‌دهد به مردم، حالا یک

دفعه آیه نازل می شود. تو همه را جمع می کنی مثل چهارشاخ می مانی، [مثل] چهارشاخ همه را جمع می کنی تو. آیا به حرف امیرالمؤمنین هستیم؟ امیرالمؤمنین یتیم پرست است، امیرالمؤمنین می گویم پرست یعنی امر خدا را اجرا می کند، نه این که فقیرپرست باشد. آن امری که اطاعت می کند، آن مثل آن است که وقتی که «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» نازل شد، گفت من بنده محمدم یعنی بنده امر محمدم. حالا تو چه کار می کنی؟ حالا تو می روی زمین مردم را می گیری. بی خود نیست که می گوید بازاری ها اغلبشان از سگ های یهودی ها بدترند. یک عده ای بودند آنها را در قم روانه می کرد،

[خبر می‌دادند] آقا فلانی به کارد آمده [کارد به استخوانش رسیده]. به کارد آمده [مثل] یک بچه یتیم که بیچاره یکی می‌خواست زمینش را بگیرد، خانه‌اش را بفروشد، بیچاره است، آقا می‌رود از او می‌خرد. صفات تو این جور است می‌گوید مثل سگ یهودی هستی، من عقیده‌ام این است بدتر است. چرا؟ عابدی بود که خدا می‌خواست امتحانش کند، شما هم تا یک ذره می‌خواهی در فقر بیفتی فوری ندو برو و ام بگیر و مام بگیر و نتوانی بدهی و مدام خودت را گرفتار کنی، قانع و راضی باش. من از اول عمرم قانع و راضی بودم، خیلی هم زندگی‌ام الحمد لله خوب است و الحمد لله. یک صلوات بفرستید.

البته نه همه بازاری ها، بازاری [خوب] هم [داریم] همه جا خدا حجت گذاشته، آنجا هم هستند. من خبر دارم که خیلی بعضی هایشان انفاق دارند، اما من روایت را می گویم. حالا چطور [از سگ های یهود] بدترند؟ این [عابد] آمد و دو دفعه غذا نیامد و آن بالا دید چراغی است، پاشد رفت و دید آنجا یک گبر است. اصرار کرد که من نان می خواهم و سه تا نان به او داد، آن سگ دنبالش را گرفت. یک تکه داد، یک تکه داد، پای صومعه اش گفت چه سگ بی حیایی. [سگ] گفت تو بی حیایی، [خدا] به من نگفته که کافر یا مسلمان [را خدمت کنم]، به من گفته اگر تو را بردند، تو حافظ مال این باش. من حافظ مال این گبر هستم، یک وقت

استخوان به من می دهد. این را شیخ بهاء الدین نقل می کند، بروید کتابش را ببینید، نگویید بی خود می گوید. گفت این قدر این سگ فرسوده بود که نگو، گفت: تو بی حیایی، دو دفعه [غذا برایت] نیامد، آمدی در خانه کافر؟ آیا تو بی حیا هستی که در بازار این کارها را می کنی یا نه؟ بین آن [سگ] دارد امر را اطاعت می کند.

یک موقع ما یک استاد داشتیم این از مکه آمد، رفتیم. آن زمان طیاره نبود، خیلی سال پیش، ما ده دوازده سالمان بود. اما من ده دوازده سالم مثل این مردهای هفتاد ساله بودم، هر چیزی را درک می کردم. حالا رفتیم آنجا بازاری ها بودند، رفتیم شاه جمال، که او بیاید؛ آن وقت آنها با تشریفات او را وارد کنند. اگر بدانید چه

زرنگی می کرد؟ این سگ یهودی است، می گفت یکی آمد یک جفت کفش از من خرید، فلانی می دانی با او چه کردم؟ [مشتری] گفت این جا باشد من بروم نماز بخوانم، یک جفت کفش کهنه گذاشتم تویش، کفش نو را درآوردم. آن می خندید، می گفت می دانی من چه کار کردم؟ می گفت هان، می گفت پدر سوخته ها این ها که می آیند پشم می خرنند، نمی دانم چه کسی هستند، یک قلوه [سنگ] گذاشتم لای پشم ها، یک قلوه این جوری. آن می گفت می دانی من چه کار کردم؟ آن موقع پشم می خریدند، گفت هان، گفت من یک انبار پیدا کردم، تمامش نم خالی بود، [پشم ها را در انبار] ریختم و این ها، گفت آن موقع که من ریختم [وزن پشم ها] صد

من بود، وقتی درآوردم نزدیک صد و پنجاه شده بود، می زد روی پایش، این می خندید، آن می خندید. این ها از سگ یهودی بدترند یا نه؟ چرا؟ می گوید غش در معامله حرام است. حال آنکه در بازار باشد، خیابانش هم بازار است، اگر این کارها را بکنی، تو هم با او هستی. خب بابا جان، عزیز من، الان در اداره ای، چرا رشوه می گیری؟ خب، رشوه حرام است. خب، پاشو کار مسلمان را درست کن، یک کار آن بنده خدا را درست کنی، هفتاد حج، هفتاد عمره [ثواب] دارد.

ما این دکان مان خراب شده بود، من که نمی خواستم بگویم، گفته اند که بگویم، نمی خواهم بگویم به ما پنج شش میلیون داده، یک قرانش را خوردیم از شراب

حرام تر باشد. پا شدم رفتم پیش امام رضا گفتم تو رزاق رزقی، اصلاً رزق من را قطع کن، من نمی خواهم، من پول شهردار نمی خواهم. گفتم من این پولها را نمی خواهم، آخر، می دانم [شهرداری می گوید] یک خرده بروی عقب چقدر [باید] بدهی و یک خرده بیایی جلو چقدر [باید] بدهی، حالا نمی خواهم دیگر [توضیح بدهم] آقایان هستند در مجلس. [به امام رضا] گفتم قطعش کن، نمی خواهم، آمدیم این جا و رفت پیش آقای وحید. آقای وحید خراسانی ما را یک اندازه ای می شناسد، گفت به او بگو که من اجازه می دهم. این آمد این جا پسر... گفتم او اجازه می دهد، خدای وحید چه می کند؟ من می دانم بد قولی بد است. دوباره رفته گفته بیست

میلیون می‌ارزد، پنج شش تومان به تو می‌دهم، از ما یک امضاء گرفت. اگر من یک قرانش را مصرف کردم به دین یهودی بمیرم. یک میلیونش را دادم به یکی، یکی دادم به یکی، یکی دادم به یکی. صلوات بفرستید.

این امر است که باید امر را اطاعت کنی، قربانت بروم، فدایت بشوم. حالا چه چیز گیر شما آمد گفتید حرام است. نمی‌خواهم؟ نزدیک بود آن حرف را بزنم، خوب نیست. پس چه چیز حرام است؟ آن چیزی که گیرت نیاید. هر چه گیرت آمد حلال است، صیغه‌اش هم می‌کنی. جان من هستیم یا نه؟ اگر هستیم یک صلوات بفرستید.

الان قربانتان بروم وجود مبارک امام زمان تمام کارهای

ما را در نظر دارد. شخصی آمد خدمت امام صادق گفت من از شیعه‌هایتان هستم، حضرت راهش نداد. گفت از دوستانت هستم، [امام] گفت وای بر تو، پرده کشیده بودی، نماز زن‌ها را درست می‌کردی، یک زن خوش صدا بود، گفתי مکرر کن، تو پایبند آن هستی. ما هم پایبند گناهیم قربانت بروم، کجا امام زمان راه به تو می‌دهد؟ تو چه سنخیتی با امام زمانت داری؟ حالا چهارتا چراغانی کردی، مجسمه [گذاشتی]، یک خرده خانم‌ها و این‌ها را [جمع کردی]. روایت داریم، به دینم روایت داریم می‌گویند هر کجا زن و مرد هستند آنجا دارد عذاب خدا می‌ریزد. من آن سفری که رفتم، به دینم، تا رفتم در زیرزمین امام زمان، دیدم زن و مرد هست، فوری آمدم

بیرون، بفرما، دقیقه‌ای نایستادم. ما باید امر را اطاعت کنیم قربانت بروم.

حالا ان شاء الله، امیدوارم، یک دفعه هم گفته‌ام، می‌گویم ان شاء الله حالا من نمی‌گویم چه وقت ظهور می‌شود اما ظهور بالاخره نزدیک است. من یک شب خواب دیدم که خدمت پیغمبر رسیدم، حضرت فرمود که برو بگو آخرین امضاء شد. من یک پایم را می‌گذاشتم این جا، یک پایم را می‌گذاشتم عراق [بودم]، یک پایم را می‌گذاشتم آمریکا [بودم]، تا خیال می‌کردم [آنجا بودم] فریاد می‌کشیدم آخرین امضاء شد. حالا آخرین امضاء امام زمان را وجود مبارک حضرت زهرا باید بکند. ان شاء الله امیدوارم که این آخرین امضاء شده، حالا شما

باید مواظب خودتان باشید. خلاصه یک جورى باشید که جزء یاوران امام زمان باشید، جزء آنها باشید که بدوید. این بساط‌هایی که ما درست کردیم، این همه علاقه داریم نمی‌شود که. من یک دفعه گفته‌ام، نمی‌خواهم بگویم این اشخاص هنوز نشده که مثلاً امام زمان آنها را بخواهد و امر امام زمان را اطاعت کنند. آن که [امام زمان] گفت به او این خانه مال تو [نیست]، این جور است، گفتم به شما، گفت پس من هیچ چیز ندارم. پس تو می‌خواهی چیزی داشته باشی، تو آقا باید امام زمان داشته باشی. تو می‌خواهی خانه داشته باشی، زن داشته باشی، نمی‌دانم مال داشته باشی، این نیست که، خب می‌گویند باطل است بگو چشم، بینداز دور. ما

هنوز می خواهیم چیز داشته باشیم، ما نمی خواهیم امام زمان داشته باشیم. الان بیشتر این ها می آیند این جور، در مکه هم همین جور است. یا خانم می خواهد، خانه می خواهد، من که ندیدم یکی بگویند ولایت می خواهم، به دینم ندیدم، اصلاً ولایت دمه شده.

قربانتان بروم حضرت می فرماید «انتظار الفرج، افضل العبادة»، از آنجا امیرالمؤمنین [می فرماید] دنیا به منزله استخوان خوک در دهان سگ خوره دار است. از آنجا می گوید «انتظار الفرج افضل العبادة»، انتظار الفرج این است قربانت بروم. من الان یک مثالی برای شما بزنم، شما الان امید خدا پدرت رفته کربلا، یا رفته عمره، یا رفته مکه، اگر صد هزار نفر بیاید تو منتظر چه کسی هستی؟

بابایت، حالا یکی هم بیاید، می‌گویی بابای من را دیدی؟ می‌گوید آره، الحمد لله بد نبود، منتظر بابایت هستی. تو باید عزیز من، فدایت بشوم در این دنیا منتظر امام زمانت باشی، چرا می‌روی دنبال خلق؟ چرا این قدر برای خودت گرفتاری درست می‌کنی؟ تو باید عزیز من، قربانت بروم، این قدر گرفتاری برای خودتان درست نکنید. گرفتاری که ما را نجات نمی‌دهد. قربانتان بروم تا می‌توانید پول از بانک نگیرید.

این یک چیزی هم تا یادم است [بگویم] تا می‌توانید حضرت عباسی زن خواستید بگیرید، خانه مهرزنتان نکنید. اگر هر حرف من را نشنیدید، این را بشنوید، گرفتارت می‌کند. الان خانه مهرش کردی، نمی‌دانم تو

نمی توانی به او بگویی، می گوید خانه ام را بده. آمده به شوهرش می گوید می خری یا من بفروشم؟ می گوید بابا من ندارم، این بدبخت الان این جا نشسته می گوید من ندارم، می گوید من به غیر تو می فروشم. خانه مهر می کنی چه کنی؟ گذشت آن موقع که خانه مهر می کردی، آن موقع خانم ها خانگی بودند، حالا بازاری شدند. این قدر پر رو است، چقدر چیز آوردی برایش، حالا می رود مهرش را می گذارد اجرا. آن هم می گذارد اجرا، پول را می گیرد، می گذارد [بانک] نزول می خورد، خودشان را جهنمی می کنند. این زن ها که این جوری هستند اهل جهنمند، کجا اهل جهنم است؟ چون نزول می خورد.

تو عزیز من، قربانت بروم، یک دفعه دیگر گفته‌ام، [می‌گویم] در این نوار بماند، این خانه خدا را ام‌القری می‌گویند. این زمین‌ها از زیر خانه کعبه کشیده شده به همه جا، خانه تو بیت خداست. الان خانه من بیت خداست، تا زمانی که این جا را بت‌کده نکنی. چقدر پیغمبر آنجا در کوه حراء گریه می‌کرد خدایا این [خانه کعبه] از بت‌کده بودن درآید، تا زمانی که امر شد حالا برو بت‌ها را بشکن. الان خانه‌ات را بت‌کده می‌کنی چه کنی جانم؟ حالا اگر هم [خانه‌ات] بیت خداست، شما جهادگری. چرا؟ می‌گوید سه چیز به تو دادم منت سرت گذاشتم: یکی ولایت، یکی زن خوب، یکی خانه خوب. خب روایت داریم تو شارب‌ت عرق کند جزء شهادایی،

شهادایی که خدا می گوید هستی، مولای درزش نمی رود، زنت هم جهادگر است، چرا؟ دارد پرورش می دهد بچه ها را، خانهات هم بیت خدا، دارد پرورش می دهد بچه ها را. خانه خوب هم، در این خانهات بچه ها پرورش بخورند. الان شما کجا پرورش خوردی؟ شما همه تان قربانتان بروم چیز هستید، شما همه تان شجره توحید هستید؛ اما از توحید دست برندارید. همه شما شجره ولایت هستید، از ولایت دست برندارید.

خانم این کار چیست می کنی آخر می روی مهتر را می گذاری اجرا؟ حالا این ها حمایت می کنند، حالا این است، حالا مهرش را گرفته، حالا هم می گوید تو را نمی خواهم، بفرما. پس آن زمانی که خانه به زن ها

می دادند گذشت این حرفها، دوباره تکرار می کنم، الان چند نفر به من تلفن زدند این جوری است. دیروز یکی آمده بود، گریه می کرد. گفتم خب، چرا این کار را کردی عزیزم؟ خب سکه می خواهی [مهر] بکنی بکن، من نمی گویم [نکن]، این سکه ها هم مثل سرکه شده، این سکه ها هم مثل سرکه شده. چه خبر است؟ چه چیز برایتان بگویم؟ من می خواهم در هر جهتی شما مبرا باشید، یعنی شما الگو باشید در این قم و تهران. اگر شما این جور باشید والله الگو هستید، اما اول خودتان قربانتان بروم عمل کنید. شما باید جوری باشید که یک عده ای را در بر بگیرید. اما حرف هم که می خواهید بزنید تستش کن، اگر این حرفها را بزنی یک وقت مسخرهات

می‌کنند. یک وقت تو امر به معروف نداری، این را تستش کن، چرا پیغمبر این جور صحبت می‌کرد؟ چرا امیرالمؤمنین حرف‌هایش را در چاه می‌زد؟ می‌دید نمی‌خواهند، همه رفتند آن طرف. مدام می‌گوید بگو، بگو، بگو، چه چیز بگوییم؟ همین که گفتیم عمل کن تو، کجایش را می‌خواهی ببینی؟ به یک یارو گفتم این قدر نگاه به این نمی‌دانم بس که بدم می‌آید نمی‌خواهم [اسمش را بیاورم] نکن، گفت می‌خواهم مبنایش را بفهمم. خب می‌خواهد مبنایش را بفهمد، بفرما جواب ما را این داد. صلوات بفرستید.

خلاصه عزیز من، اگر بخواهی خدمت امام زمان مشرف بشوی، من یک دفعه گفتم تمام ائمه را می‌شد بروی

پیشش اما امام زمان را خودش باید بخواهد بیایی. یک عالمی بود و به زودی حرف را قبول نمی‌کنند، حرف حسابی را خیلی‌ها قبول نمی‌کنند، گفت آنها هم خودشان می‌خواستند [خدمتشان برسند]، گفتم که پیغمبر می‌خواست عمر و ابابکر هر روز بیایند پیشش؟ تو این حرف را می‌زنی می‌گویی همه خودشان می‌خواستند، یکی حساب می‌کنی. دیگر حرف نزد، گفتم نه، پس امام زمان این جور نیست که، امام زمان تو باید سنخه‌اش بشوی، امرش را اطاعت کنی. اگر با تو رفاقت نکند با چه کسی بکند؟ امام زمان باباجان اگر با شیعه رفیق نباشد، برود با سنی‌ها رفیق باشد؟ اما تو شیعه باش، تو شیرهای. مدام امام زمان، امام زمان

می‌کند. والله، ببین الان چرا این جوروی است؟ مگر حالا در زمان امیرالمؤمنین فرق کرده؟ خدا رحمت کند علمایی که از این دنیا رفتند، حاج شیخ عباس می‌گفت این میثم یک من خرما داشت. حالا [امیرالمؤمنین] آمده می‌گوید که میثم چرا بی‌کاری؟ می‌گوید مشتری نمی‌آید، می‌گوید تنده‌هایش [هسته‌هایش] را درآور. پا می‌شود می‌رود در دکان میثم، خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را می‌گفت کسی بود هزار شتر سرخ مو داشت، انگار هزار تا تریلی دارد اما اعتنا به او نمی‌کرد. امام زمان هم همین جور است، تو نسخه بشو ببین خودش می‌آید پیشت. مگر نرفت در دکان قفل‌ساز؟

یک نفر بود، گفته‌ام روی مناسبت تکرار می‌کنم، اگر نه

حرفهایم نمی‌خواهم تکراری باشد. این آمد یک زنی بود یک قفل آورد، گفت آقا این را می‌فروشم. گفت چرا می‌خواهی بفروشی؟ گفت احتیاج دارم، گفت این یک شاهی می‌ارزد اگر یک کلید به آن بیندازی سه شاهی می‌ارزد. گفت من پول ندارم، گفت من یک شاهی به تو قرض می‌دهم. یک شاهی به زن قرض داد، آن [زن] به او داد که [از لحاظ] شرعی درست باشد. برداشت قفل را سه شاهی از او خرید. آن یارو این جا نشسته بود، گفت این چه کار بی‌عقلی بود کردی؟ خب می‌خواستی خودت بخوری، گفت آقا جان این زن که عقلش نمی‌رسد بنده خدا. آن وقت گفت آره من الان نمی‌دانم چقدر رفته‌ام مسجد سهله امام زمان را ببینم. گفت این

سید که این جا نشسته امام زمان است. واللّه، امام زمان به عدالت سر می زند، نه به خباثت. گفته ام اول ولایت است، بعد عدالت است، بعد سخاوت. امام زمان به عدالت سر می زند نه به خباثت، ما تویمان خباثت است، کجا امام زمان را می خواهی ببینی؟ مگر ندیدند؟ هفده هجده سال چهار امام را دیدند دیگر، چرا اهل آتشند؟ امام دیدن شرط نیست، امر امام را اطاعت کردن شرط است. تو اگر امر امام را اطاعت کردی دلش خوش می شود، کجایی؟ الان مدام [می گوید] ما می خواهیم امام زمان [را ببینیم]، آن یکی می گوید من می خواهم آدم بشوم. آدم می خواهی بشوی امر را اطاعت کن، بابایت یک ناامری کرد انداختند او را از بهشت بیرون، تو

که هیچ، چند تا ناامری کردی؟ چقدر بی‌امری کردی؟ من دوباره تکرار می‌کنم فدایتان بشوم، پرچم امر دستتان باشد، هر کجا امر خدا و پیغمبر است اطاعت کنید. یکی هم گفتم عناد نداشته باشید، یکی هم من نداشته باشید. اگر من داشته باشید به هر مقامی هستید سقوط کردید. یک صلوات بفرستید.

پا شده آقا می‌رود کربلا، تو اصلاً خودت بلایی می‌روی آنجا. نماز جماعت یک رکعتش هزار حسنه دارد، خود پیغمبر می‌گوید، اما پشت سر پیغمبر باشد، نه پشت سر هر بی‌عدالتی، حالا ندوید در مسجدها، شرطش آن است. حالا حضرت می‌گوید اگر طلب‌کاری داشتی پول دستت آمد، بروی به این جماعت که هزار حج، هزار

عمره، می دانی چقدر ثواب دارد؟ آن ثوابش بیشتر است که پول مردم را بدهی. خب تو پول مردم را می ببری چه کنی؟ یا حساب سال نداری، می روی چه کنی؟ تو مال مردم را بردی. می گفت یکی از این ارباب ها می خواست برود، آن یکی می گفت سرکجش را بده، آن یکی می گفت آقا حق من را بده. آن می گفت آقا الان من چیزی ندارم، همه ریخته بودند دور ماشینش، گفت پرید در ماشین گفت همه تان را حلال کردم.

حالا روی مناسبت می گویم بخندید، نخنداندم شما را. یک مادری بود به پسرش گفت مادر جان من می خواهم بمیرم من یک کفن حلال می خواهم. این هم پاشد آمد در مسجد سهله آنجا دید یک آخوند خیلی عمامه اش

گنده است. گفت بده ببینم این عمامه را، گفت آخر من که نمی توانم بی عمامه ام باشم. گفت مادرم گفته یک کفن حلال می خواهم، نمی داد یک دوتا چوب به او زد، گفت بابا حلال حلال. گفت مادر به چه کسی و چه کسی قسم این که خریدم مدام گفت حلال حلال. تو کربلا رفتنت، امام رضا رفتنت از همین حلال حلال هاست. حالی ات است؟ اصلاً مثل همین کفن است، حلال حلال، کجا می روی بابا جان؟ این همه رفتی اگر درست است چرا حاجتت را نداده؟ من وقتی می خواستم بیایم یک اشاره کردم، سه تا کلید به من داد. تو اصلاً قفلت هرز است، اصلاً قفلت هرز است. کلید وقتی می دهد هر دری را باز می کند، به تو چه چیز داده؟ چرا؟ تو از آنجا می روی

زیارت، از آنجا می روی پای ویدیو، تولی و تبری نداری. تو باید تبری داشته باشی تا زیارتت [قبول باشد]، کجا می روی دو دفعه، سه دفعه کربلا؟ تو باید تبری داشته باشی عزیز من، صلوات بفرستید.

عزیز من نگوئید حاج حسین می گوید نرو. برو، با امر برو، با امر برو قربانت بروم. به حضرت فرمود من نمی توانم بروم، گفت یک دانه سلام به امام حسین بده، «السلام علیک یا ابا عبدالله، السلام علیکم و رحمة الله و برکاته، السلام علی الحسین و علی بن الحسین و اولاد الحسین و اهل بیت الحسین»، ثواب به تو می دهد، کجا می خواهی بروی؟ کجا می خواهی بروی مال مردم را برمی داری می بری؟ این کارها چیست تو می کنی؟ حالا چرا

[می‌روید]؟ شما عبادتی شدید، به عبادتتان هم دلتان خوش شده. حالا می‌گویند اگر یکی‌تان با دین رفتید ملائکه‌های آسمان تعجب می‌کنند، تو عبادت این است. چه کار داری می‌کنی؟ یک عده هم حاجی کوچه نجس کن [هستند]، آنجا هم من گفتم، [در] مکه هم گفتم، حاجی کوچه نجس کن. پا می‌شود یک دو تا گوسفند می‌گذارد در چرخ‌ها، اینجا می‌کشد آخرش هم می‌دهد به قصاب بفروشد، حاجی کوچه نجس کن. مؤمن خودش خیر است، دستش خیر است، چشمش خیر است، پایش خیر است، همه‌جانش خیر است. «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» یعنی این. صلوات بفرستید.

پس من نمی گویم نرو، تو باید رضایت ببری پیش امام حسین، رضایت ببر پیش امام حسین تا قبولت کند. مگر امام صادق این نیست که می گوید تو من را خوشحال کردی، مادرم زهرا را [خوشحال کردی]، همه ما را [خوشحال کردی]. چه کار کردی؟ می گوید وقتی آمدی یک همسایه داشتی رفتی رفتی یک چیز به او دادی، اما تو همسایه را نمی توانی ببینی. تو باید قربانت بروم با احکام واقعی بروی جایی، با امر واقعی بروی جایی. تو مرجع تقلیدت دلت است، دلت می خواهد این را بخری، این را بکن. او گفته؟ نه، دلم می خواهد این را بخرم. دلت شیطان است، چون که شیطان چند تا چیز از خدا خواست. گفت مزد من را بده، [خدا] گفت هر چه

بخواهی به تو می دهم. گفت هر آدمی [بچه ای] که دادی یکی به بنی آدم، دو تا به من بده، می خواهم یکی این طرفش بگذارم، یکی آن طرف، گوش بزنم، گفت می دهم. الان تو دو تا شیطان داری، یکی این طرفت است، یکی آن طرف. گفت بروم در قلب؟ گفت گم شو آنجا جای من است، گفت بروم در دل؟ گفت برو، حالا هر چه دلت خواست روی امر نبود، خواست شیطان را داری عمل می کنی. آیا می فهمی یا نه؟ توی تو است، قربانت بروم، عزیز من، فدایت بشوم، ببین من چه دارم می گویم؟ ما همه حرفهایمان از اول عمرمان این بوده، می گوئیم بیایید امر را اطاعت کنید تا قبولت بکند. امام زمان می آید اصلاً به تو سر می زند، قربانت بروم. مگر

امیرالمؤمنین نبود می رفت در دکان میثم؟ آن هم همین جور است، تو میثم بشو می آید سر به تو می زند. تو قیصری، مطابق شاه قیصر من داری، به کجایت سر بزند؟ به نافرمانی هایت سر بزند؟ به دروغ هایت سر بزند؟ به خدعه هایت سر بزند؟ امام زمان آخر به چه چیز تو سر بزند؟ صلوات بفرستید.

خلاصه وقت آقای مروج را نگیریم، به رفقای عزیز من گفتم، تعریف شما را کردم همه مشتاق فرمایشات شما هستند. این نوار هم می خواهم یک جوری باشد که حرفهای من باشد، حرفهای آقای مروج هم باشد، یعنی یکی این طرف باشد، یکی آن طرف [نوار]. می خواهم یک نوار این جوری داشته باشیم، هر کس عشقی

می خواهد گوش به حرف آقای مروج بدهد، هر کس
امری می خواهد گوش به حرف من بدهد. خوب
خنداندمتان؟

یا علی